

● استفاده از یک بازیگر برای نقش دوقلوها، کار را مشکل نمی‌کرد؟  
○ قطعاً، خیلی مشکل بود. بازیگر نقش اول ما یک آدم غیرحرفه‌ای بود. عوض شدن لباس‌ها و به دنبال آن تغییر کاراکتر و شخصیت، و اینکه او به اصطلاح قضیه را بگیرد و متوجه شود، برایش خیلی سخت بود. برای اینکه حامد کلاه‌داری را متوجه مسئله کنم باید انرژی می‌گذاشتم.

● استقبال تماشاگران از فیلم چگونه بوده است؟  
○ فیلم به موقع اکران نشد. اکران فیلم ماه شهریور بود که زمان خوبی برای این فیلم بود. اما به نظرم فروش فیلم، در همین حال هم خوب بوده است. هم اکران تهران و هم اکران شهرستانها. فیلم در عرض ۱۸ روز در تهران ۱۵ میلیون تومان فروش کرد، و البته می‌دانید که زمانی که سینما آزادی آتش گرفت، فیلم‌ها را نمایش می‌داد.

### ● کار تازه چه دارید؟

○ مجموعه پسران خوب را برای تلویزیون ساختم که اول تابستان به روی آنتن می‌رود. این مجموعه که حالا دیگر کار تازه‌ای نیست قبل از این چون سرو قد کشیدن نام داشت. خودم را آماده کارگردانی فیلم بچه‌های باصفا می‌کنم که فیلمنامه‌اش را خودم نوشتم. توضیحات بیشتر و کامل‌تر می‌ماند برای زمانی که پروانه ساخت آن صادر شد.

## عناصر یک فیلم تخیلی - جنگی

### گفتگو با تورج منصوری کارگردان فرار مرگبار

○ چگونه از وجود قصه فرار مرگبار - از جنوب تا شمال - آگاه شدید و آیا نویسنده اکبر یوسفی نجف‌آبادی را از قبل می‌شناختید و با ایشان تا به حال کار کرده بودید؟

● در ابتدا یک فکری داشتم و همواره می‌خواستم در زمینه جنگ آنهم مقوله تخیلی - جنگی کار کنم. می‌خواستم ببینم در زمانی که همه کارها مربوط به واقعیت جنگ می‌شود انعکاس یک کار تخیلی - جنگی چگونه خواهد بود؟ آیا می‌تواند تاثیرگذار باشد از طرفی از سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و این آلات جنگی مخوف همواره می‌ترسیده‌ام و احساس می‌کنم که کشتن، کشتن است چه با گلوله معمولی و چه بمب شیمیایی در حالی که این دو، دو شکل متفاوت است که یکی قالبی انسانی و دیگری وحشیانه است. مثل کشتار ویتنامی‌ها توسط گلوله خاصی که امریکاییان ابداع کرده بودند. آنان این کار را برای ایجاد رعب و وحشت می‌کردند و گلوله هنگامی که وارد بدن فرد می‌شد شکاف بزرگی در پشت بدن او به وجود آورد و او را می‌کشت. این روش بسیار ناجوانمردانه است و این در واقع دو جور کشتن است نه دو جور مردن برای من هم مهم بود که بتوانم در زمینه‌ای کار کنم که صرفاً علمی - منطقی - واقعگرایانه یا مستند نباشد و اصولاً کاری مثل بقیه کارها نباشد البته این خطر هم بود که کار بسیار بدی از آب درآید، بعد هنگامیکه این فیلمنامه را

دیدم، در صفحات آخر آن اشاره به زندانی شده بود که از دید صلیب سرخ و نیروهای بین‌المللی مخفی نگاه داشته شده بود، به نظرم آمد اینجا، جایی برای انجام دادن آزمایشات میکروبی باشد، بعد تصمیم گرفتم روی این قسمت فیلمنامه کار کنم.

○ پس تغییرات کلی در فیلمنامه به وجود آمد؟

● ابتدا می‌خواستم روی همان اثر کار کنم اما به مرور تغییرات خیلی زیاد شد اما چون فیلمنامه را آقای یوسفی با شیوه‌ای متفاوت نوشته بودند، تصمیم گرفتم نام ایشان را در تیتراژ فیلم بیاورم.

○ چرا انرژی خود را صرف چهار، پنج صفحه آخر فیلمنامه کردید، آیا بقیه قسمت‌ها جذابیت‌های لازم را نداشت؟

● در داستان آقای یوسفی هسته دیگری به عنوان هسته مرکزی انتخاب شده بود و از این صفحات آخر زیاد استفاده نشده بود اما من حس کردم پتانسیل قوی در همین قسمت وجود دارد که نشانگر یک موقعیت مخوف، وحشیانه و موذی و پنهان است که از دید دیگران پنهان است، برای همین روی این قسمت بیشتر کار کردم. در حالیکه همه ما می‌دانیم که کارگردان می‌تواند فیلمنامه را با میل خود بازنویسی کند.

○ این تغییرات چه مدت طول کشید و برای انعکاس صحیح کاربرد اسلحاها و تجهیزات نظامی چه کردید؟

● حدود بیست و چهار روز روی فیلمنامه تمرکز داشتم و این درست در بحبوحه کار من در خانه سینما بود. شبها تا صبح کار می‌کردم و صبح مقداری را که نوشته بودم برای تایپ می‌دادم، در بعدازظهر هم قسمت دیگری را برای تایپ می‌دادم و متن ماشین شده آماده را غلط‌گیری و بازخوانی می‌کردم و به همین ترتیب کار ادامه داشت. اما بطورکلی این بازنویسی در مدت کوتاهی انجام شد در این پیم از مشورت متخصصین نظامی از جمله سرهنگ نریمان شاداب و سردار زاهدی استفاده می‌کردم. اما از طرفی چون فیلمنامه تغییر اصلی پیدا کرده بود، دوباره آن را برای تصویب به ارشاد دادم و به مراکز و ارگانهای متعدد نیز برای گرفتن امکانات نظامی آن را ارسال کردم، تا سرانجام زمان ساخت آن فرا رسید.

○ چرا اسم آن را از جنوب تا شمال به فرار مرگبار تغییر دادید، آیا این هم به قصه برمی‌گشت؟

● بله آن اسم برای موضوع آقای یوسفی مناسب بود ولی چون فیلمنامه مجدداً تصویب شد نیاز داشتیم که اسم جدیدی برای آن انتخاب کنیم. از طرف دیگر ما می‌خواستیم یک کار تخیلی در زمینه جنگ بکنیم در حالیکه جوابگوی جوانان هم باشیم. چون می‌خواستیم از لابلای یک فیلم پرتحرک حرفه‌ایمان را بزنیم. فیلم جنگی باید روحیه تهبیج را در فرد برانگیزد و احساسات او را تحت تاثیر قرار دهد و او را آماده نماید که هر لحظه که حمله‌ای نسبت به او رخ داد از خود دفاع کند به همین دلایل ترجیح دادیم اسم آن را به فرار مرگبار تغییر دهیم. ○ تهیه‌کنندگی این فیلم را با مشارکت سیمافیلم انجام داده‌اید، پس فکر نمی‌کنم مشکل بودجه و برآورد مالی و یا هر مشکل خاص دیگری می‌داشتید؟

● اتفاقاً مشکل فراوان بود. سیمافیلم در یک نقطه به داد من رسید و همکاری را شروع کرد. من از ابتدا با سه شریک شروع کردم که هر کدام به دلایلی چون نداشتن نقدینگی و بالا رفتن هزینه فیلم، از کار کنار کشیدند اما من نمی‌توانستم این دلایل را بپذیرم و مجنون‌وار سعی داشتم فقط فیلم را تمام کنم علاوه بر آنکه خودم پشتوانه مالی بسیار اندکی داشتم از طرفی ۵۰٪ فیلم باقی مانده بود، ناچار به آقای ضرغامی مراجعه کرد ایشان نیز ترتیبی دادند که من رایت ویدیویی کار را به فارابی پیش‌فروش کنم که این یک مقدار کوچک بدهی‌ها را تأمین کرد. بعد بنا بر پیشنهاد آقای ضرغامی، به آقای حیدریان مراجعه

کردم و پس از مطالعه فیلمنامه قرار شد سریالی نیز ساخته شود که پس از ۲ سال به نمایش درآید و به این ترتیب سرمایه‌های را سیمافیلم در اختیار من گذاشت و کار را ادامه دادم و سپس یکی از شرکا را دعوت کردم و او نیز ترغیب شد دوباره با من سهیم شود و به این ترتیب پس از مدتی روند فیلم از سر گرفته شد.

○ اما شما یک زمان ائتلاف شده طولانی حدود سه ماه در این میان دارید

● بیش از ۴۰ درصد فیلم در مکانی به پایان رسید که قبلاً بازبینی شده بود اما این مکان در آذر ۷۲ زیر نظر وزارت دفاع و صنایع مهمات‌سازی اداره می‌شد که ما هماهنگی‌های لازم را با آنها انجام داده بودیم اما مدتی بعد اداره این مکان به جای دیگری واگذار شد که لازم بود برای کسب اجازه یک سری مراحل اداری وقت‌گیر و خسته کننده را طی کنیم که ممکن بود به جواب مثبتی هم نرسیم، لذا کار فیلمبرداری را با کمک دکور در جاهای پراکنده دیگری انجام دادیم و در اصل از این مرحله به بعد بود که مساله شرکا پیش آمد این عوامل حدود ۲ ماه و ۱۵ روز فیلم را متوقف نگاه داشت در حالیکه کل کار در ۳ ماه و ۶ روز یعنی ۹۶ روز به پایان رسید.

○ با مشکلاتی که در زمینه سینما جنگ داشتید آیا باز هم این ژانر را تجربه می‌کنید؟

● این کار را خیلی دوست دارم و احساس می‌کنم چیز تازه‌ای پیدا کردم که می‌تواند مرا به خود مشغول سازد. ○ یک نکته دیگر اینکه شما یک فیلم تخیلی - جنگی ساخته‌اید و این صرف نظر از راه یافتن به مقوله جنگ ارتباط مستقیمی با این مقوله ندارد لذا می‌دانید که هر یک از نهادها و ارگانهای ذیربط تسهیلات خاصی را برای فیلمهای صرفاً جنگی فراهم کرده و می‌کنند در حالیکه فیلمها غیرجنگی یا فیلمهای به قول شما تخیلی - جنگی به راحتی نمی‌توانند به این تسهیلات دست یابند شما در این موارد چگونه با قضا یا برخورد کردید؟

● اگر بخواهم مشکلات فیلم را برشمرم مثنوی هفتاد من می‌شود. در مجموع این طرز فکر در سینمای ما حاکم است چرا که افراد تصمیم گیرنده ما خیلی عادت ندارند به جنگ از دید تخیلی نگاه کنند و معتقدند جنگ یک واقعیت است پس باید بغل به بغل آن را منعکس کرد در حالیکه در جنگ فجایع زیادی رخ می‌دهد که گزارش مستندوار آنها غیرممکن است و تازه محصول دچار یک تزلزل خواهد بود چرا که احساس جنگ را در حالت واقعیت القا نمی‌کند پس واقعی بودن مسایل یک محدودیت در سیستم کار به وجود می‌آورد در حالیکه ما می‌توانیم از واقعیات برای بیان حرفهای خودمان الهام بگیریم و سرانجام آنچه ما می‌گوییم چندان هم بدور از واقعیت نیست. من دوست داشتم روی این موضوع کار کنم که البته با مشاورت و راهنمایی دوستان کار را آغاز کردم و طبق معمول برای گرفتن تسهیلات نظامی با دفاتر مختلف ارتش ارتباط داشتم که اگر راهنمایی دوستان نبود شاید کار ما دچار توقف می‌شد. بله این مشکلات بوده و هست اما گویا در صدد هستند در جهت رفع آن گام‌هایی بردارند.

○ از تبلیغ فیلم بگوئید، باگذشت یک هفته از اکران فیلم تبلیغ مناسبی از فیلم نشده است در حالیکه تبلیغات جایگاه مهمی در عرضه تولیدات فرهنگی - تجاری و ... دارد. چرا تبلیغ تا این اندازه در کشور ما ضعیف است؟

● توجه کنید که ما عادت کرده‌ایم همه مشکلات را به گردن مسؤولان بیندازیم اما اصل قضیه چیز دیگری است. بله، طبق قانون ارشاد ممکن است محدودیتهایی داشته باشیم اما این محدودیتها را جامعه و قوانین حاکم بر آن موجب شده نه ارشاد. پس ناچاریم از آن تبعیت کنیم پس اگر بخواهیم صادقانه برخورد کنیم بحران سینمای ما، به بحران تماشاگر باز می‌گردد چرا که ما به عدم رعایت سطح

انتظار و علاقه تماشاگر برایش ساخته‌ایم و او را با سینما قهر داده‌ایم، این مشکل به ما برمی‌گردد نه مسؤولان. در تمام دنیا برای عرضه هر محصولی تبلیغات وسیعی روی آن انجام می‌شود. یک سال قبل از نمایش پارک زوراسیک تب دایناسور همه دنیا را فرا می‌گیرد. آب نبات - بسته‌بندی عروسک اسباب‌بازی - پوشاک و ... همه دایناسور می‌شود، بعد وقتی این فیلم به نمایش درمی‌آید ظرف ۵ هفته تمام هزینه خودش را تأمین می‌کند. یعنی

تبلیغات هم‌زمان با ساخت فیلم در نظر گرفته می‌شود و هزینه آن از هزینه اولیه فیلم تأمین و سپس در همین راه مورد استفاده قرار می‌گیرد اما در ایران اینگونه نیست همواره تبلیغات را ناچیز شمرده‌اند و این به سازندگان و تهیه‌کنندگان و دفاتر تولید برمی‌گردد و نه ارشاد، چرا که اینها با انجام روشهای نوین تبلیغی مطابق با فضای فرهنگی و عرفی کشور می‌توانند محصول خود را اشاعه دهند.

○ در آخر وقتی شما نگاهی به آمار فروش فیلمتان می‌اندازید آیا راضی می‌شوید یا خیر؟  
● آمار فروش فیلم نشان می‌دهد استقبال خوبی از فیلم شده است. در حالیکه فیلم را بدون تبلیغ شروع کردم و در ۴ روز به مرز ۷ میلیون تومان رسیدیم که صرف‌نظر از مبلغ بیان‌گر تعداد تماشاگری است که به سالن رفته برای دیدن فیلم. من فکر می‌کنم تماشاگران چندان ناراضی نباشند و از فیلم راضی هم باشند.

مورد به مورد آدمها را به من نشان دادند، عکسهایی گرفتیم و با بسیاری صحبت کردم. متوجه شدم کاری که سهواً انجام شده است، می‌رفت که توفاتی به پا کند و فاجعه‌ای به بار بیاورد.  
خیلی متأسف شدم و دیدم ما اکنون امکان آن را پیدا کرده‌ایم که فیلمی بسازیم که هم می‌تواند ویران‌کننده باشد و هم سازنده. هر چقدر آگاهتر از این هنر استفاده می‌کردیم، نتیجه بهتری می‌گرفتیم، و هر جا خواسته یا ناخواسته لغزشی داشته باشیم، جمع بسیاری در پشت سر ما خواهند لغزید.

○ جذابیت‌های مورد اشاره‌تان در قصه‌ای که خواندید کدام بود؟

● رمان داستان زندگی دختری بود که تمام هستی‌اش یعنی جانش را فدای هدف خویش کرده بود، تا علم و دانش و فرهنگ جامعه‌اش اعتلا پیدا کند. این مسئله به خودی خود برایم جذاب بود. اما قصه فیلم عصیان ارتباطی به این رمان ندارد. فیلم تأثیر رمان را بر خود نمایش می‌گذارد.

○ در آغاز صحبت گفتید برای بازبینی فیلمنامه دیگری به محل مورد نظر رفته بودید، تکلیف آن فیلمنامه چه شد؟

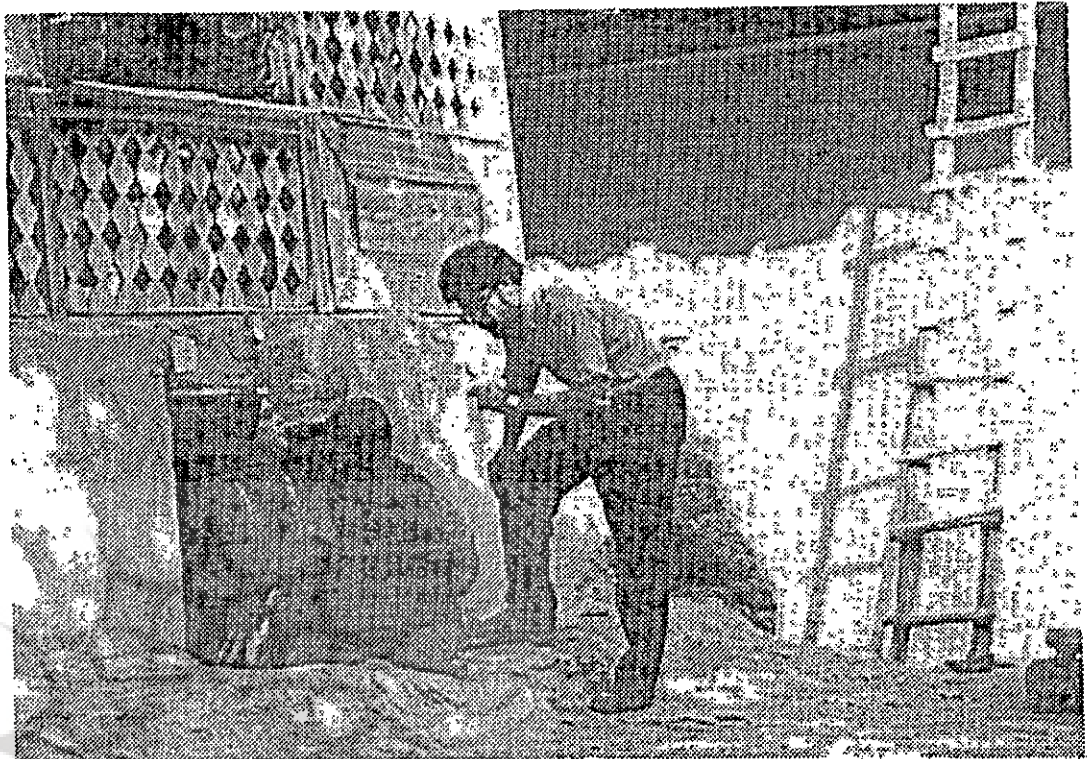
● من برای نوشتن یک فیلمنامه سینمایی دیگر وارد آن منطقه شده بودم. آن فیلمنامه هیچوقت نوشته نشد و تحت تأثیر جذابیت‌های همین رمان قرار گرفت. تأثیر رمان باعث شد تا از مسیر نوشتن آن فیلمنامه دور شوم و کار بر روی این یکی را دنبال کنم.

○ هیچوقت به فکر نیفتادید که دوباره به سراغ آن بروید؟

● دیگر فرصتی پیش نیامد. البته منابع اصلی و تحقیقات انجام شده بر روی آن موجود است، اما چیزی که مرا برای کار بر روی آن تحریک کند به وجود نیامد. موضوع فیلم عصیان آنقدر گرم بود که مرا بشدت وسوسه و شیفته خود کرد. من پس از تحقیقات در مورد فیلمنامه عصیان به تهران برگشتم. در تهران با نویسنده رمان دیدار و صحبت کردم. ماجرای پدیدآمده را به او گفتم. وی باورش نشد و تعجب کرد، همان‌طور که من در آغاز آن را باور نمی‌کردم. او خیلی متأسف شد که شباهتهایی بین رمان و ماجراهای واقعی به وجود آمده است. حتی به من گفت تلاش می‌کند به آن روستا برود و از مردم آن‌جا دلجویی کند. به او گفتم شاید من این موضوع را تبدیل به فیلم بکنم. یک سال بعد این اتفاق افتاد و فیلم عصیان ساخته شد.

○ هنگام نوشتن فیلمنامه و ساخت آن هیچ صحبت و مشورتی با نویسنده رمان داشتید؟

● خیر، هیچ مشورتی نداشتیم. بعد از ساخته شدن فیلم، ایشان فیلم را دیدند. تصور می‌کردم از من گله خواهد کرد، هر چند که من تلاش کرده بودم در فیلم از فرد یا موقعیت خاصی اسم نبرم. وی پس از تماشای فیلم از من تشکر کرد و گفت سراسر زمان نمایش فیلم گریه



خیرالدین در پشت صحنه عصیان (عکس: مهرداد کیانی)

## باید به گفتگو بپردازیم

گفتگو با حمید خیرالدین، کارگردان

حمید خیرالدین سازنده فیلم عصیان، برای کودکان و نوجوانان دو فیلم آهوی وحشی و کمین را نیز ساخته است. عصیان قصه پسر نوجوانی است که پخش یک کتاب قصه در روستایی که او در آن زندگی می‌کند، برای وی شرایط دشواری را به وجود می‌آورد. شباهتهایی بین کاراکتر اصلی قصه کتاب و مادر او وجود دارد و پسر تصمیم می‌گیرد واقعیت مسئله را کشف کند.  
با خیرالدین که مدتی قبل از کارگردانی فیلم جنگی و بزرگسالانه سجده بر آب فارغ شد، به مناسبت اکران عمومی فیلم عصیان گفتگویی انجام داده‌ایم.

○ از طرح سوژه «عصیان» و چگونگی گسترش کار قصه شروع کنیم.

● بسم‌الله الرحمن الرحیم. چند سال قبل من برای نوشتن یک فیلمنامه، دست به یک سفر بازبینی زدم، این سفر شامل کاشان و جنوب خراسان می‌شد. در این سفر به منطقه «رازجلگلان» وارد شدم. قبلاً رمانی خوانده بودم که بسیار جذاب بود. قصه این رمان در همین محل تحقیق شده بود. یکی از جلتهای حضور در این منطقه شاید این بود که می‌خواستیم ببینیم چقدر این داستان به واقعیت نزدیک است و چقدر آدمها و شخصیت‌های رمان وجود خارجی دارند.

وقتی وارد منطقه شدم چون آدرس دقیق نداشتیم، ترجیح دادم به نهضت سوادآموزی و به سراغ آن شخصیت

آموزشیاری که شخصیت محوری قصه - هم در واقعیت و هم در رمان - بود بروم. با کمک آنها روستای مورد نظر را پیدا کردم. حوالی ظهر بود که در شرایطی بارانی وارد محل شدم. با چند معلم به بحث و گفتگو پرداختیم و کار تحقیق را شروع کردم. اواخر کار تحقیق من به این رمان اشاره کردم و گفتم منطقه شما به واسطه آن رمان شهرت پیدا کرده است.

یکی از معلمها گفت: بله، مشهور شده است، اما به فساد. در ادامه توضیحات او متوجه شدم تشابهاتی بین قصه و بعضی آدمهای آن با رمان به وجود آمده و همین مسائلی را در آن‌جا پدید آورده است. مسئله به این صورت بود که نوجوانی که در این رمان مادرش مورد اتهام قرار گرفته بود، گفته بود مادرش را می‌کشد و از مدرسه گریخته بود. برایم این مسئله قابل باور نبود. تا این‌که بعضی از شخصیت‌های رمان و واقعیت را از نزدیک دیدم.

صبح روز بعد قرار شد برای این‌که من به یک نتیجه و باوری برسیم به آن روستا برویم. حوالی سحر بپرون زدم و با همراهی یک راهنمای کرد پای پیاده راهی محل مورد نظر شدیم. در روستایی که جلوتر قرار داشت، اسبی گرفتیم و سه ساعت بعد به روستای اصلی رسیدیم. وقتی به روستا رسیدیم و مردم محل متوجه شدند ما که هستیم و برای چه کاری به آن‌جا رفته‌ایم، برآشفته شدند. برآشفتنی آنان به حدی بود که بوی خطر از آن می‌آمد. تلاش کردم آنها را آرام کنم. گدخدا و ریش‌سفیدان روستا